

نظریات جدید درباره

موسیقی عامیانه

روزگاری بود که موسیقی عامیانه را ماده اولیه ای بیش نمی شمردند که بیاری نیروی خلاق و هنر آهنگساز می توانست بصورت اثری هنری در آید ولی بخودی خود جز بکارش کرم داشتن کودکان و روستائیان نمی آمد. فراموش نباید کرد که مدت مدیدی نیست که اصطلاح نیشخند آمیز « هنر بیسوادان » (Art d'illettré) جای خود را به « فرهنگ عامیانه » و « فولکلور » سپرده است.

آثار هنری - یا اگر بهتر بگوییم : تظاهرات هنری - هرگز منحصراً نتیجه یک رشته تعلیمات درسی و کلاسی نمی باشد : آدمی برای ادای مقصود نیازی با آشنائی بدستور زبان و قواعد صرف و نحو ندارد. با اینحال هنر عامیانه را نباید صرفاً حاصل هیجاناتی غریزی دانست که از هیچ نظم و قراردادی تبعیت نمیکنند. ما بمناسبتی دیگر اشاره کرده ایم که اصول و مقررات موسیقی عامیانه - برخلاف موسیقی علمی - « ناهشیارانه » رعایت و بکار بسته میشود. برخلاف آنچه برخی از نظری دانان قرن گذشته ادعا کرده اند، نوازنده یا خواننده عامی و روستائی با همه قدرت تخیل و بداهه سرائی خود و بی آنکه خود دریابد از نمونه ها و سنتی پیروی میکند که نسل بنسل، دهان بدهان یا پنجه بینجه منتقل شده و بدور رسیده است.

وجه اختلاف یک ترانه عامیانه با یک قطعه موسیقی « علمی » آن نیست

۱ - « ترانه های عامیانه ایران از نظر مایه و مقام » شماره ۳ مجله موسیقی

که در ساختمان ترانه عامیانه از اصول تدوین یافته‌ای پیروی نشده باشد بلکه آنست که ترانه عامیانه، ساخته فردی خاص نیست، فراورده مشترک چندین نسل موسیقی‌دان است که پس از تکاپو و جستجوی ناهشیارانه بسیار، سرانجام شکل هنری را که با روح و طبع اجتماعشان موافقت است باز یافته‌اند.

برای اینکه مطلبی که منظور ماست روشن تر گردد بناچار باید تعریف جامعی از موسیقی عامیانه کرد و عبارت دیگر باید دید که اصلاً موسیقی عامیانه چیست و حدود آن کدامست. بدیهی است که موسیقی عامیانه را نمیتوان بکلی از انواع دیگر موسیقی جدا نمود و سیر تحول آن را بخودی خود مطالعه نمود. موسیقی عامیانه و علمی در گذشته پیوسته در هم تأثیراتی متقابل داشته‌اند و بی گمان در آینده نیز خواهند داشت ولی طرح این سؤال از آن جهت ضروریست که حدود آن مشخص شود و از تعییرات نادرست احتراز گردد.

« شورای بین‌المللی موسیقی عامیانه » که از ده سال پیش در گرد آوردن و شناساندن موسیقی عامیانه اقوام مختلف میکوشد و در این راه تاکنون فعالیت‌های پر ارجی نموده است، چند سال قبل در طی کنگره سالیانه خود که در لندن تشکیل یافته بود در صدد برآمد که برای تعیین حدود برنامه کلاخود این سؤال را مطرح سازد و مورد مطالعه قرار دهد و در این میان بدو تعریف ذیل برخورد که معمول تر و مشهور تر است. یکی اینکه « موسیقی عامیانه موسیقی ایست که مورد قبول و علاقه عامه بوده و نیز از عامه مردم برخاسته باشد » و دیگر اینکه « موسیقی عامیانه موسیقی ایست که بوسیله و نه برای عامه مردم ساخته شده باشد ». بسیاری از کسانی که در قرن گذشته بتحقیق و گردآوری ترانه‌های عامیانه پرداخته‌اند موسیقی عامیانه را اینگونه تعریف کرده‌اند. با اینحال هیچکدام از این دو تعریف را - با اینکه خالی از حقیقت نیست - نمیتوان کاملاً جامع و درست انگاشت. زیرا درینصورت بسیاری از تضائیف زادیو و سینما را که غالباً مورد علاقه و قبول عامه قرار میگیرند نیز عامیانه باید دانست و از طرف دیگر اگر در نظر آوریم که برخی از آهنگ‌های عامیانه - بخصوص در مغرب زمین - اصلاً از قطعات موسیقی باصطلاح « علمی » و غیر عامیانه و یشه گرفته‌اند بناچار باید پذیرفت که « موسیقی ای که بوسیله عامه مردم ساخته شده باشد » نیز در مورد موسیقی عامیانه تعریف صحیحی نمیتواند بود.

بنا بر آنچه گذشت صحیح ترین مبنای تشخیص دقیق موسیقی عامیانه و تعریفی که از آن میتوان کرد اینست که « موسیقی هنگامی عامیانه است

که بوسیله يك رشته مداوم انتقال شفاهی حفظ شده باشد. این تعریف که مورد تأیید و معمول محققان و « فولکلوریست » های این قرن است در مورد موسیقی عامیانه ملل مغرب زمین کاملاً صادق و جامع است ولی در مورد موسیقی مثلاً شرقی فقط تا حدی صحیح است زیرا موسیقی علمی و « کلاسیک » شرق هم بوسیله سنن و قرار داد هائی شفاهی منتقل شده و در طی قرون متمادی کمتر مدرك و قرار داد ثبت شده‌ای حافظ سنن آن بوده است. بنابراین مطلبی که بعقیده ما باید بتعریف اخیرالذکر اضافه کرد اینست که همانطور که گفتیم اصول موسیقی عامیانه ناهشیارانه بکار بسته میشود.

خانم « مود کارپلس » (Maud Karpeles) انگلیسی که در مسائل مربوط ب فولکلور موسیقی متخصصی پر مایه است اخیراً در طی مقاله‌ای که درباره لزوم باز شناختن موسیقی حقیقی عامیانه منتشر ساخته است باین معنی اشاره میکند که گرچه موسیقی عامیانه (Folk music) میراث گذشتگان است ولی در طی انتقالات افواهی خود پیوسته در تغییر و تبدیل میباشد و از همینرو طراوت و جوهر حیات خود را پیوسته حفظ میکند در صورتیکه نوع دیگر موسیقی موسوم به Popular music - که شاید بتوان بفارسی موسیقی عوام پسند ترجمه کرد - که عبارتست از تصانیف و آهنگهای سبک و ساده که برای عامه مردم ساخته میشود و ممکنست چند صباحی از جانب عامه حسن قبول بیابد، از آنجا که در گذشته ریشه عمیقی ندارد معمولاً محکوم بزوال است. نویسنده مقاله سپس اظهار عقیده میکند که هر نوع کوشش هنری وسیله ایست برای ایجاد نزدیکی و حسن تفاهم طبقات مختلف اجتماع و اقوام مختلف، و موسیقی که مؤثرترین و « بی واسطه » ترین هنرهاست از این لحاظ عامل و وسیله مؤثر تر است ولی نوع عامیانه موسیقی این برتری را بر انواع دیگر دارد که میتواند مورد علاقه جمیع طبقات اجتماع - صرف نظر از سطح زندگی و فرهنگ آنها - قرار گیرد. خانم « کارپلس » سپس پیشنهاد می کند که معلمان و مربیان حرفه‌ای با موسیقی حقیقی عامیانه آشنائی بیابند و آنرا همچون هنری اصیل و شایسته اینکه فی حد ذاته پرورش یابد معرفی نمایند.

« شورای بین المللی موسیقی عامیانه » که اشاره شد نیز از چند سال پیش میکوشد که برنامه وسیعی را که جبهه اشاعه و ترویج موسیقی ورقص های عامیانه تنظیم کرده است اجرا نماید و عمومیت دهد. در برنامه مزبور اشاعه و انتشار موسیقی عامیانه چه بوسائل تربیتی و چه بوسائل دیگر از قبیل رادیو

و کنسرو صفحه و انتشارات مختلف پیش بینی شده است.^۱ آنچه در این میان بسیار جالب است توجهی است که باشاعه و ترویج موسیقی عامیانه شده زیرا اگر کرد آوری و ضبط ترانه های عامیانه بخصوص از یک قرن باین طرف مورد توجه بوده و هست، کوششی که در ترویج و انتشار آنها، بهمان صورت اصلی، بکار میرود نسبت به سابقه است. باید در نظر داشت که منظور از ضبط و گرد-آوری ترانه های عامیانه روی هم رفته از طرفی تحقیقات مربوط بمسائل مردم-شناسی و تاریخ و زبان شناسی بوده است و از طرف دیگر مطالعات مربوط به هنر ملی و استفاده از آنها جهت ایجاد آثار موسیقی علمی بر زمینه مضامین و موضوعهای ملی. میتوان گفت که در این میان ارزش و نقش اجتماعی و تربیتی و حتی هنری موسیقی عامیانه، بخودی خود و مستقلا، در بونه اجمال مانده و دیر زمانی نیست که این نکته مورد قبول افتاده است که یک ترانه عامیانه از لحاظ کمال هنری با آثار موسیقی علمی قابل قیاس میتواند بود. بدیهی است در این مقایسه حدود انواع مختلف هنری را بحساب نیآورند بلکه حد کمالی را که در حدود معینی میتوان دست یافت، ملاک عمل قرار میدهند.

ما در ضمن مقاله دیگری^۲ گفتیم که بسیاری از مظاهر پیشرفت و تمدن را - از قبیل تعمیم فرهنگ، توسعه روابط بین نواحی مختلف و صنایع و اقتصادیات - از عوامل مخرب هنر عامیانه بشمار آورده اند و امروزه در برخی از کشورها دیگر ترانه عامیانه ای در خور این نام بوجود نمی آید. از این گذشته شاید بتوان گفت که مفهوم هنر عامیانه هم در آستانه تحوّل است زیرا یکی از خصوصیات آن که انتقال شفاهی و سخن ثبت نشده باشد در بسیاری از کشورها در حال از بین رفتن است. ولی نکته ای که در این میان در خور تأمل است اینکه عواملی که موجب زوال و رکود موسیقی عامیانه شده اند - و منجمله رادیو و وسائل آموزشی و فرهنگی - امروزه مهمترین وسائل رستخیز و ترویج آن میتوانند بود. هم اکنون بکمک همین وسائل و در کشورهایی که تا نیم قرن پیش موسیقی عامیانه معروف معدودی بیش نبود، عمومیت فوق العاده بیشتری یافته و از انحصار طبقه خاصی بیرون آمده است بدیهی است که در این میان موسیقی عامیانه برخی از خصوصیات اصلی

۱ - متن این برنامه بتفصیل در شماره ۵ Journal of the International

Folk Music بچاپ رسیده است.

۲ - «زوال و بقای موسیقی عامیانه» شماره ۲ مجله موسیقی.

خود را از دست می‌دهد و این امری اجتناب‌ناپذیر می‌باشد ولی آنچه مسلمست اینکه بدین ترتیب موسیقی عامیانه از زنده بودن باز نیماند و موجودیت خود را همچون نوعی از انواع دیگر موسیقی و در کنار آنها ادامه می‌دهد و از همین‌رو سرنوشت آن نیز منحصرأ با ارزش هنری مستقل آن بستگی می‌یابد.

۵.

موسیقی هنریست . لطیف ترین ، غیر مادی ترین و فرار-

ترین هنرهاست . معمار و حجار و نقاش هر کدام با موادی ثابت و پایدار سر و کار دارند ولی اصواتی که وسیله کار موسیقی دانست بلافاصله پس از اینکه بوجود آمدند خاموش می‌گردند و جز خاطره‌ای از خود باقی نمی‌گذارند . موسیقی دان باید با چنین وسیله ناپایدار و بیدوامی چنانکه گفته اند گوش را بنوازد ، ذهن را برانگیزد و روح را بهیجان در آورد .

با اینحال موسیقی با شعر قابل قیاس است زیرا آهنگساز همچون شاعر که کلام را در هم می‌آمیزد ، با اصوات بیازی می‌پردازد ، بقوانین اوزان و خوش صدائی وابسته است و همچون وی بوسیله دستگاہ شنوائی با ذهن و روح و قلب ، سخن می‌گوید . موسیقی با نقاشی هم‌جهت مشترکی دارد ، رنگ آمیزی خاصی - که ارکستراسیون باشد - در اختیار دارد و طرح و نقش و تکرار و پیچ و خم نمکی و همچنین تعادل ترکیباتی که از آن حاصل میشود در هر دو هنر هم‌آهنگی (Harmonie) خاص آنها را بوجود می‌آورد .

ولی برای آن‌ها که می‌توانند نقش اساسی ای را که تناسب نسبی هر کدام از بخش های يك قطعه موسیقی دارد ، دریابند ، موسیقی با معماری بیشتر قابل مقایسه و متشابه است . تناسب نسبی مزبور ، بهر مقدار و نسبت و شکلی که باشد ، خواه در يك قطعه كوچك سازی یا يك « اوراتویو » ی مفصل و خواه در يك آهنگ رقص كوچك یا يك اپرای پنج برده ای ، در هر حال از اصول ساختمانی و « معماری » خاصی پیروی میکند . تعریف موسیقی همچون « معماری اصوات » تعریف كاملا درستی است ؛ يك سنفنی بتهوون ، مندلسن یا سن سانس يك بنا و ساختمان صوتی واقعی است همانطور که بناهایی چون « پارتنون » آتن ، « سن مارك » ونیز و کلیسای « وست مینستر » شاهکارهای توازان و هم آهنگی معماری هستند .

